

تقابل ایده علم هوسرل با ایده علم پوزیتیویستی

بهنام آقایی*

اشاره

تقلیل ایده علم به امر واقع صرف از سوی پوزیتیویسم، موضوع محوری این جستار است. هوسرل در آغاز برای تبیین چنین ایده‌ای به تشریح ایده علم مورد نظر خود می‌پردازد و آن را همسو با آرمان دیرین فلسفه یعنی علم کلی قلمداد کرده و در همان راستا ویژگی‌های چنین ایده‌ای را عبارت از اعتبار مطلق و کلی احکام آن، دستیابی به کلیت نظامندی از شناخت و ... در نظر می‌گیرد. وی سپس برحسب رویکرد پدیده‌شناختی خود به تحلیل ایده علم پوزیتیویستی که از نظر او خود را در ساز و برگ فلسفه جهان بینی، تاریخی‌گرایی و ریاضی‌کردن طبیعت نمایان می‌کند، می‌پردازد. از نظر هوسرل تاریخی‌گرایی، فلسفه جهان‌بینی و ... به عنوان اشکال پوزیتیویسم، جملگی زمینه ساز تحدید مفهوم علم به واقعیت عینی صرف، و یا به صورت بندی روحی‌ای که به جریان تدریجی تحول وابسته است، می‌شود نتیجه‌ای که از نظر او از یک سو به محدود شدن مفهوم جهان به جهان اجسام یا طبیعت فیزیکیالیستی منجر شده و از سوی دیگر به تحویل تمام

*. کارشناسی ارشد فلسفه غرب از دانشگاه مفید قم

پرسشهای مابعد الطبیعی به واقعیت عینی صرف منتهی می‌شود.
واژگان کلیدی: ایده علم هوسرل، علم پوزیتیویستی، تاریخی‌گرایی،
ریاضی کردن طبیعت.

مقدمه: ایده علم از نگاه هوسرل

موضوع علم و ماهیت آن یکی از مسائل پرفروغ پدیده شناسی است که از همان آغاز شکل گیری اندیشه هوسرل نقشی بنیادین در آثار او داشته است تا آنجا که وی در بسیاری از آثار خود این موضوع را در کانون اصلی مباحث پدیده شناختی خود قرار داده و رویکرد خاص خود را نسبت به آن بیان نموده است. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که هوسرل در بسیاری از موارد، هر جا که از علم، ایده علم، علم اصیل، آرمان کلی علم، پدیده شناسی و.... سخن می گوید در واقع علم را در معنای فلسفی آن که همانا علم ایده تیک یا به طور کلی فلسفه است، در نظر می گیرد و بر حسب چنین رویکردی آنرا معنا می کند. حال این پرسش مطرح می شود که تعریف علم از نظر هوسرل چیست و علم بر حسب دیدگاه او دارای چه ویژگی هایی است؟

با نگاهی کلی به آثار هوسرل می توان دریافت که وی اگر چه در بسیاری از آثار خود از علم و ماهیت آن سخن گفت است اما صرف نظر از چند تعریف کلی که آنها نیز عمدتاً خصلت و مفهومی غایت شناختی از مفهوم آن دارند، تعریف جامع و کاملی از آن ارائه نکرده است. از این رو می باید که برای دست یافتن به چنین مفهومی، البته با در نظر گرفتن محتوای کلی رویکرد او نسبت به علم که همانا یک «علم ایده تیک» خاص یا پدیده شناسی استعلایی است، به تحلیل موضوعات مطرح شده از سوی او درباره علم توجه کرد. به عبارت دیگر از طریق تحلیل رویکرد او، به مفهوم محصلی از علم دست یافت.

هوسرل در کتاب «فلسفه به مثابه علم متقن» در بحث میان «فلسفه جهان بینی»^۱ و دیدگاههای طبیعت گرایانه و تاریخی گرایانه که از نظر او به نسبی‌گرایی منتهی می گردند، بیان می کند که

ایده علم یک ایده فرازمانی است و این بدان معنا است که آن به واسطه هیچ ربط و نسبتی به روح

یک عصر محدود نمی شود. (Husserl, Edmund: 1965, p. 60)

با توجه به عبارت فوق می توان بیان کرد که این سخن هوسرل در تقابل با علوم طبیعی و احکام متغیر و نسبی آنها بیان شده است. بر این اساس آنچه که باعث جداسازی دیدگاههای طبیعت گرایانه و تاریخی گرایانه که مبتنی بر علوم طبیعی اند، از ایده علم اصیل می گردد، شمول محدود احکام و مفاهیم علوم طبیعی و محدود بودن آنها به زمانی خاص در مقابل احکام کلی و اعتبار عام علم است. از همین رو است که هوسرل در گام بعدی علم را «عنوانی برای ارزشهای مطلق و بی زمان» (Ibid) در نظر می گیرد و بدیهی است که از نظر هوسرل علوم تجربی یا هر علم مبتنی بر رویکرد طبیعی گرایانه که در اینجا «فلسفه جهان بینی» است واجد این شرایط نیست. به طور کلی می توان بیان کرد که هوسرل در این بحث نگاه خود را به فلسفه جهان بینی و مفاهیم برآمده از آن متمرکز کرده است فلسفه جهان بینی ای که قائل به شکل بندی روحی هر ارزش و مفهومی برای یک دوره خاص تاریخی است به این معنا که از نظر آن ارزش و اعتبار هر مفهومی دارای امتدادی زمانی - مکانی است و ازین رو با تغییر چنین امتدادی این مفاهیم نیز دچار سیلان و دگرگونی می شوند حال آنکه از نظر هوسرل یکی از ویژگیهای علم می باید اتکا آن به اعتبار کلی و ارزشهای مطلق و ثابت باشد.

هوسرل در کتاب «تاملات دکارتی» باز هم در همین چارچوب معنایی به تحلیل مفهوم علم می پردازد و به سطحی عمیق تر و لایه ای اساسی تر از آن اشاره می کند و آنرا در مواجهه با مساله بداهت مورد تحلیل قرار می دهد. بر این اساس اعتبار یا حقیقت هر علمی تنها هنگامی که بر بداهت یعنی

خوددادگی یک چیز، یک محتوا، یک کلیت (ادموند هوسرل ۱۳۸۱: ص ۱۰۳)

بنا شده باشد می تواند از خصلتی علمی برخوردار باشد. از همین رو است که هوسرل بداهت را ایده ذاتی علم یا شناخت در نظر می گیرد و آنرا در شکل گیری مفاهیم اولیه ای که در کل علم به کار می روند و معنای حوزه اعیان و نظریه هایش را تعیین می کند (همان، ص ۲۲۷)، تاثیر گذار قلمداد می نماید. از نظر هوسرل رسیدن به این نقطه، علم را

در مواجهه با حقایق قرار می دهد که خصلتی قطعی و یقینی دارند و به لحاظ داشتن چنین ویژگی یعنی ابتدا بر بداهت های مطلق و یقینی از اعتباری عام بر خوردارند:

علم خواستار حقایق است که یکبار برای همیشه و برای همه کس معتبر باشند و معتبر بمانند و با

آزمونهای جدید و همه جانبه سازگار باشد. (همان، ص ۴۶)

بدین ترتیب دستیابی به حقایق یقینی، در کنار اعتبار کلی احکام، یکی دیگر از عناصر بنیادی علم را تشکیل می دهد. هوسرل در کتاب «پژوهشهای منطقی» نیز در همین معنا غایت هر علمی را دست یافتن به حقایق و شناخت قطعی و از سوی دیگر فراهم آوردن پیش شرایط بی واسطه شناخت ما در نظر می گیرد. (Husserl, Edmund: 1970 vol 1, p. 60) از نظر هوسرل چنین علمی با توجه به ویژگیهای فوق الذکر شالوده و بنیان یک علم اصیل را بنیان می نهد و دستیابی به کلیت نظام مندی از شناخت را که در آن همه احکام علوم بر بداهت بنا شده اند، ممکن می سازد:

«علم به طور کلی و بدان گونه که هست آرمان شناخت نظام مند را در شکل قطعی یا در شکل روشی که در بداهت مطلق یکبار و برای همه و برای هر کس موجه جلوه کند، نشان می دهد.

(Husserl, Edmund: 1977, p. 38)

در پایان می توان گفت که به طور کلی دستیابی به حقایق قطعی، یقین مطلق، کلیت نظام مندی از شناخت و اعتبار کلی احکام علم برخی از عناصری هستند که هوسرل در تصور خود از ماهیت علم به آنها استناد می کند و علم را با توجه به این مفاهیم معنا می کند، معنایی که خود سرآغازی برای سمت گیری او به علم ایده تیک یا فلسفی است.

هوسرل از همان آغاز شکل گیری اندیشه پدیده شناختی اش به نقد و روشن سازی بنیادهای پوزیتیویسم و علوم متفرع بر آن پرداخت. در واقع نگرش پوزیتیویستی به علم و بسط و گسترش علم طبیعی جدید که ماهیتی کاملاً تجربی داشت خود سرآغازی برای طرح و تبیین ایده علم و ساختار یک فلسفه علمی از سوی او شد. به این لحاظ کتاب «فلسفه به مثابه علم متقن» سرآغاز طرح تعارض میان ایده علم پوزیتیویستی و ایده علم مورد نظر هوسرل بود. هوسرل در این کتاب از تقلیل ایده کلی علم از سوی نگرش طبیعت گرا به علم مربوط به امور واقع صرف سخن می گوید، نگرشی که از نظر او از یک سو

خود را در قالب تاریخی گرایی، فلسفه جهان بینی و فلسفه های نسبی گرایی و نشان داده و از سوی دیگر نیز خود را به عنوان تنها فلسفه علمی که مبتنی بر علم دقیق تجربی است در نظر می گیرد. در این معنا تقلیل ایده کلی علم از سوی پوزیتیویسم به معنای در نظر گرفتن تنها طبیعت فیزیکی و هیچ چیز دیگری جز آن است:

بدین ترتیب طبیعت گرا..... هیچ چیزی به غیر از طبیعت و پیش از همه طبیعت فیزیکی را در نظر نمی گیرد. همه آنچه هست یا خود فیزیکی است و به پیوستگی یکپارچه طبیعت فیزیکی تعلق دارد یا اگر هم امر روانی است باز هم متغیر وابسته محض امر فیزیکی است. (Husserl,

Edmund: 1965, p. 13)

بدیهی است که با توجه به چنین رویکردی «ایده طبیعت» یا «طبیعت فیزیکی» به عنوان تنها اوبژه علمی قلمداد می شود، اوبژه ای که می باید صرفاً بر حسب رویکرد طبیعی - علمی و در چارچوب ساختار چنین نگرشی مورد تحلیل قرار گیرد.

هوسرل در این معنا یکی از شاخصه های اصلی پوزیتیویسم را تحدید معنای «اوبژه» به «اوبژه های صرفاً طبیعی» در نظر می گیرد. از نظر او پوزیتیویسم بر حسب توجه خاص خود به «امر واقع» و «شی طبیعی»، اوبژه را نیز در پیوستگی با این امور معنا می کند تا آنجا که از نظر آنها اوبژه و اوبژه تجربی، واقعیت و واقعیت تجربی مفاهیمی یکسان تلقی می شوند. (Husserl, Edmund: 1931, p. 30) بر این اساس از نظر پوزیتیویسم شناخت علمی همبسته با شی یا اوبژه های طبیعی شکل می گیرد و امر پدیداری نیز به تبع چنین رویکردی به پدیده های فیزیکی یا اوبژه های طبیعی محدود می شود.

هوسرل در تقابل با چنین ایده ای یعنی تحدید مفهوم شناخت به شناخت شی فیزیکی یا اوبژه های طبیعی، در راستای دستیابی به ایده علم مورد نظر خود و بسط شمول آن به سایر مفاهیم شناختی دامنه معنای اوبژه را وسیعتر از معنای محدود شده آن به اوبژه طبیعی در نظر می گیرد و انواع اوبژه ها را همچون اوبژه های مثالی، خیالی و را با توجه به ماهیت خاص خود آنها لحاظ می کند اوبژه هایی همچون ادراک، حافظه، عمل شناختی، حکم و.... که در چارچوب شی طبیعی یا اوبژه طبیعی قرار نمی گیرند. در این معنا مطابق با دیدگاه هوسرل هر آنچه که متعلق شناخت آگاهی قرار می گیرد، هر چند که اوبژه ای

طبیعی همچون یک شی فیزیکی نباشد، می تواند در ذیل انواع و طبقات گوناگون اوژه ها جای گیرد و به مثابه اوژه ای مورد پژوهش در میدان آگاهی طرح شود.

از نظر هوسرل پوزیتیویسم بر حسب تحدید معنای اوژه به اوژه طبیعی ایده علم مورد نظر خود را نیز تنها در مواجهه با ایده طبیعت یا نگرش طبیعت گرا معنا می کند (Rokstad, Konrad ? : 121) و به تبع چنین نگرشی علم متقن و فلسفه علمی را نیز تنها به عنوان علم پوزیتیویستی در نظر می گیرد.

به این ترتیب علم طبیعی و تفکر پوزیتیویستی بر اساس روش استقرایی و تجربی محض خود تنها هدف مفروض خود را شناخت طبیعت فیزیکی قلمداد می نماید و بدیهی است که بر اساس چنین دیدگاهی، نظریه شناخت این علوم نیز تنها به امر عینی یا پدیده فیزیکی محدود می شود، علمی که از نظر هوسرل به طبیعی کردن آگاهی، طبیعی کردن ایده ها و معیارهای مطلق می انجامد.

(Husserl, Edmund: 1965, p. 14)

اکنون در اینجا این پرسش مطرح می شود که ایده کلی علم مورد نظر هوسرل بر حسب وجود چه عناصر یا اجزایی در تقابل با ایده علم پوزیتیویستی قرار می گیرد؟

هوسرل در کتاب «ایده پدیده شناسی» بیان می کند که

آنچه که به نحو علمی مستقر است دارای اعتبار کلی است. (ادموند هوسرل ۱۳۷۲: ص ۸۰)

با توجه به عبارت فوق می توان بیان کرد که هوسرل ایده کلی علم مورد نظر خود را، همچنانکه در بخش ایده علم بیان شد در پیوند با اعتبار کلی و مطلق آن در نظر می گیرد تا آنجا که از نظر او علم هنگامی معنای تام و تمام خود را می یابد که از چنین اعتبار کلی و فراگیری نیز برخوردار باشد. بدیهی است که دامنه چنین اعتبار کلی ای نیز تنها به مانند پوزیتیویسم محدود به اعتبار عینی مسائل مورد پژوهش یا عینیت احکام آن نمی گردد.

هوسرل مواجهه ایده علم مورد نظر خود در برابر پوزیتیویسم را که در شکل تاریخی گرایی، فلسفه جهان بینی و..... نمایان می شود. صرف نظر از پیش فرضهای خام بررسی نشده آنها که بر طبق الگوی علم طبیعی شکل گرفته است، به اعتبار نسبی احکام، ارزش ها و نظریه های آنها نسبت می دهد که بر حسب رویکردهای طبیعی گرایانه خود به تقلیل ایده علم به امر واقع و در گام بعدی به امر واقع تاریخی می پردازند، امر واقع تاریخی ای که

همواره دارای حیثیتی زمانی - مکانی است و به همین لحاظ نیز در هر دوره احکام مورد استفاده آن متناسب با زمان خاص و متغیر با دوره قبل خواهد بود. از نظر هوسرل چنین تغییر مداومی در وجود احکام خود زمینه ساز ایجاد شکاکیت و نسبی گرایی است زیرا که بر حسب کثرت و انواع ارزشها و وجود اشکال متفاوتی از اعتبارها که در صورتبندی روحی هر دوره نمایان می شوند، دیگر اطلاق احکام کلی و یقینی به علم پوزیتیویستی ممکن نخواهد بود، حال آنکه علم در معنای حقیقی خود می باید ایده های فرازمانی و بهره مند از اعتبار و ارزش مطلق و بی زمان باشد. (Husserl, Edmund: 1965, p. 60)

به این ترتیب هوسرل اعتبار مطلق ایده ال علمی خود را در برابر اعتبار نسبی و متغیر علوم پوزیتیویستی قرار می دهد اعتبار مطلق ایده ای که از سوی پوزیتیویسم تنها به امور واقع ارجاع داده می شود حال آنکه از نظر هوسرل چنین اعتباری می باید در پیوند با علمی مطلق با احکام کلی و یقینی معنا شود.

تاریخی گرایی

آشکار است که هوسرل تاریخی گرایی را در تقابل با فلسفه علمی یا ایده علم مورد نظر خود قرار می دهد و آنرا از این جهت که به گمان او به نسبی گرایی شکاکیتی منتهی می گردد، مورد نقد قرار می دهد.

اما تاریخی گرایی چیست و دارای چه رویکردی است؟

از نظر هوسرل «تاریخی گرایی جایگاه خود را در قلمرو واقعی زندگی تجربی روح»^۲ اخذ می کند به بیان دیگر آنچه که در تاریخی گرایی مورد توجه است ساختار یا صورت بندی تاریخی از روح با معنای خاص آن است. (هوسرل صورتبندی روحی را به معنای هر نوع وحدت اجتماعی یا هر نوع صورت بندی فرهنگی در نظر می گیرد) در این معنا تاریخی گرایی با رویکردی تاریخی به پدیده ها و صورت بندی فرهنگی ویژه آنها توجه می کند و ساختار هر پدیده را با توجه به عناصر ارگانیکی آن، شکل مخصوص به آن و آنچه که در جریان خود زندگی روح آشکار می گردد، لحاظ می کند.^۳

هوسرل بر این باور است که تاریخی گرایی بر حسب چنین نگرشی، رویکرد طبیعی

علم نوع طبیعی را مبنای خود قرار می دهد و از شیوه علوم طبیعی و الگوی مورد استفاده آنها پیروی می نماید: «طبیعت گرایی نتیجه منطقی کشف طبیعت یعنی طبیعت به معنای وحدتی از هستی مکانی - زمانی مطابق با قوانین دقیق طبیعت است، با تحقق تدریجی این ایده در علوم طبیعی همواره جدید که کثرتی از شناخت متقن را بنا می نمود طبیعت گرایی بیشتر و بیشتر توسعه یافت. بعدها اتفاق کاملاً مشابهی رخ داد و به عنوان نتیجه منطقی کشف تاریخ و استوار سازی علوم انسانی همواره جدید، تاریخی گرایی پدید آمد. حال دیگر دانشمند علوم طبیعی تمایل داشت متناسب با عادات تفسیر رایج هر چیزی را به مثابه طبیعت و دانشمند علوم انسانی به عنوان روح و به عنوان یک ساخت تاریخی ملاحظه نماید»^۴

به این ترتیب تاریخی گرایی به عنوان یکی از زیر مجموعه های علوم انسانی به تبعیت محض از روش علوم طبیعی و به طور کلی طبیعت گرایی می پردازد و بر حسب دیدگاه خود هر صورتبندی روحی را با توجه به جریان تحول آن در قلمرو واقعی زندگی روح مورد تفسیر قرار می دهد. در این معنا هر صورت بندی روحی ساختار درونی، نوع خاص و شکل درونی و بیرونی مخصوص به خود را داراست که آن در جریان خود زندگی روح رشد می کند، تغییر می کند و به همین شیوه بار دیگر تمایزهای ساختاری جدیدی را کسب می نماید که بدین ترتیب در اینجا «هیچ نوع پایدار و هیچ ساختار ثابتی از عناصر ارگانیکی پایدار وجود ندارد و هر امر پایدار، جریانی از تحول»^۵ محسوب می شود. بر این اساس با توجه به نگرش تاریخی گرایی می توان اذعان نمود که همه آنچه که تحت عنوان صورت بندی فرهنگی خوانده می شود و دین، هنر، فلسفه و..... را در بر می گیرد با توجه به «آموزه تحول» و دگرگونی مداوم و همیشگی جهان همراه با تغییر شکل زندگی تاریخی انسان مورد ارزیابی قرار می گیرد که در این معنا ما دیگر دسترسی به هیچ اعتبار مطلق برای مفاهیم خود نخواهیم داشت زیرا که بر حسب آموزه تحول کلی و تغییر مداوم شناخت ما از صورت بندی های فرهنگی و دگرگونی همیشگی آرای علمی دیگر نمی توان از اعتبار مطلق مفاهیم و یقین قطعی سخن گفت و رسیدن به این نقطه همان چیزی است که موجب انتقاد هوسرل از تاریخی گرایی در تقابل با فلسفه علمی یا ایده علم و اعتبار کلی احکام آن می شود زیرا که بر این اساس تاریخی گرایی با توجه به جریان تحول

بشریت و تاخر زمانی و مکانی آن، ساختار مفاهیم خود را شکل می دهد، ساختاری که به لحاظ محتوای درونی همواره دستخوش تغییر و دگرگونی است. بدیهی است که در این معنا ایده حقیقت، علم، نظریه، فلسفه کلی، اصول و گزاره هایی منطقی و به طور کلی اعتبار مطلق و ابژکتیو برای هر مفهومی دیگر بی معنا خواهد بود زیرا که این مفاهیم بر حسب نگرش تاریخی دارای مفاهیم نسبی و متغیرند معنایی که در هر دوره و مرحله ای از تاریخ با معنای دوره بعد متفاوت خواهد بود.

بدین ترتیب تاریخی گرایی بر حسب نگرش نسبی و متغیر خود اعتبار نسبی ای نیز برای ایده علم و اعتبار مطلق مفاهیم آن قائل است و با در نظر گرفتن آن به عنوان یک نمونه از صورت بندی فرهنگی آنرا حاوی ارزش های نسبی و اصول و مفاهیم متغیر قلمداد می نماید. حال آنکه از نظر هوسرل علم می باید در معنای کلی خود برخوردار از شناخت قطعی و اعتبار کلی مفاهیم خود باشد نه اینکه به عنوان نمونه ای از صورت بندی فرهنگی حاصل طی فرایندی تاریخی و تحول تصورات و احکام آن باشد.

بر این اساس هوسرل در معنای خاص خود از علم کلی آنرا جدای از صورت بندی فرهنگی که در جریان تحول بشری شکل می گیرد، معنا می کند و شکل گیری مفهوم آنرا نیز فارغ از نسبت های تاریخی لحاظ می کند به بیان دقیقتر برای هوسرل اعتبار علمی هیچ وابستگی به شرایط تاریخی و تحقق جریانی از تحول آن ندارد زیرا که علم بر حسب عناصر ذاتی خود که عبارت از اعتبار مطلق احکام، شناخت یقینی و ... است در این معنا وابسته به هیچ عنصر تاریخی و مفاهیم متغیر و نسبی آن نیست. به طور کلی می توان بیان کرد که آنچه هوسرل را در تقابل با رویکرد تاریخی گرایانه قرار می دهد تمایز میان اعتبار نسبی و متغیر مفاهیم برآمده از نگرش تاریخی گرایی در مقابل اعتبار کلی و مطلق علم یا همان فلسفه کلی است فلسفه ای که بر حسب غایت تاریخی اش علم به حقایق کلی و یقینی است.

ریاضی کردن طبیعت

هوسرل ریاضی کردن طبیعت از سوی گالیله را یکی دیگر از نشانه های «تحدید پوزیتیویستی ایده علم»^۷ قلمداد می نماید ایده ای که در سرآغاز شکل گیری مفهوم اولیه

خود تنها معنای علم کلی یا «علم به کلیت آنچه هست»^۱، برای خود در نظر می گرفت. در این معنا طبیعت ریاضی شده با فرمول بندی خاص علوم دقیقه در همان چارچوب عینیت بخش به جهان شهودی و تعمیم الگوی ریاضی - منطقی به آن در نظر گرفته می شود. بدیهی است که طرح گاليله برای ریاضی کردن طبیعت یا جهان شهودی در مسیر بسط مفهوم ایده علم پوزیتیویستی به جهان واقعی صورت می گیرد، بسط ایده علم ابژکتیوی که تمام کوششهای خود را برای تعمیم عینیت سازی خاص از طریق ایده های ریاضی به جهان شهودی انجام داد.

از نظر هوسرل ریاضی کردن طبیعت و ابداع جهان مثالی هندسه و بر این اساس موجودیت ریاضی بخشیدن به جهان پیرامونی ما نیز می باید از چنین منظری مورد توجه قرار گیرد یعنی از موضع تقلیل ایده علم در شکل پوزیتیویستی آن، که خود را در هیاتی ریاضی گون و نظامی از ایده های فرمول بندی شده نمایان می سازد.

اما ریاضی کردن طبیعت از سوی گاليله چگونه شکل می گیرد؟

بی شک گاليله یکی از پیشگامان علم مدرن محسوب می شود علمی که در قرن شانزدهم با معنایی متفاوت از آنچه که هندسه اقلیدسی و علم یونانی بیان می کرد به تفسیر جهان و طبیعت می پرداخت. هوسرل بر این باور است که گاليله به عنوان یکی از پیشروان این عصر کوشید تا طبیعت را یکسره ریاضی کند و همه رویدادهای زمانی - مکانی را در صورتی مثالی (ریاضی) یعنی بر اساس نسبتهای دقیق ریاضی بیان نماید. بر این اساس از نظر گاليله طبیعت کتابی است که به زبان ریاضی نوشته شده است و حروف آن مثلثها، دواير و دیگر اشکال هندسی هستند که بدون آنها انسان نمی تواند کلمه ای از آن را بفهمد از نظر گاليله کتاب طبیعت را باید به زبان علوم ریاضی مطالعه کرد و نتایج آن را نیز باید به همان صورت یعنی به صورت نظریه فیزیکی مطرح نمود. بدین ترتیب از نظر گاليله ساختار جهان واقعی مبتنی بر حقایق مثالی ریاضیات است و طبیعت تنها از طریق بکارگیری نسبتهای کمی و ساخت های ریاضی قابل تعیین است. بر اساس چنین دیدگاهی تمام کوششهای گاليله صرف این شد که پیوندی را میان ایده های واقعی و تجربی جهان و مفاهیم ریاضی برقرار سازد، کاری که از نظر هوسرل به جایگزینی جهان حقایق مثالی که مبتنی بر ریاضیات بود به جای تنها جهان واقعی انجامید. از نظر هوسرل در جهان واقعی یا

جهان پیرامونی ما که متعلق ادراکی ما به طور مستقیم و بی واسطه است، ما نه اجسام هندسی - مثالی بلکه دقیقاً چیزها را همان طور که هستند تجربه می کنیم، به بیان دیگر در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم و به فعالیتهای شناختی می پردازیم عینیت جهان و پیش دادگی پدیده های موجود در آن به عنوان نخستین بداهت پذیرفته شده برای ما محسوب می شود. بر این اساس علم طبیعی بر حسب روش فیزیکی - ریاضی خود فهم دقیق روابط و نسبتهای میان این امور را هدف مفروض خود قرار می دهد و به تبیین پیوندهای علمی این جهان عینی می پردازد.^۹ و از آنجا که در پی بدست آوردن احکامی دقیق و کلی است روش علوم دقیق و مفاهیم کمی آنرا که دارای دقت ریاضی هستند برای خود بر می گزیند فارغ از اینکه در جهان واقع، ما با هر چیزی جز ممکنات مثالی که می باید بر حسب نسبتهای دقیق ریاضی بیان شود (آنچنانکه گالیله فرض کرده بود) مواجه می شویم. هوسرل در کتاب «بحران» معنای ریاضی کردن طبیعت را اینگونه بیان می کند: «در جهان پیرامونی که به نحو شهودی داده شده باشد..... ما اجسام را تجربه می کنیم اما نه اجسام مثالی هندسی را، بلکه دقیقاً آن اجسامی را که بالفعل تجربه می کنیم، همراه با محتوایی که محتوای بالفعل تجربه است. هر قدر هم آنها را به دلخواه در تخیل مان تغییر دهیم ممکنات آزاد و به یک معنا مثالی ای که با این کار بدست می آوریم به هیچ وجه هنوز ممکنات مثالی هندسه نیستند یعنی اشکالی به شیوه هندسی محض نیستند که بتوان در فضای مثالی ترسیم کرد..... از این رو فضای هندسی به معنای چیزی مثل فضای قابل تخیل یا به طور کلی فضای هر جهان به دلخواه قابل تخیل (یا تصور) نیست»^{۱۰}

بدین ترتیب گالیله مطابق با مفاهیم خاص خود و آموزه های ویژه خود درباره جهان، آنرا یکسره با ریاضیات محض و همچنین روشهای اندازه گیری که در آن علم متداول است، مرتبط دانست زیرا که از نظر او طبیعت در وجود فی نفسه خود ریاضی است و ریاضیات محض نیز متکفی شناخت چنین نسبتهای ریاضی موجود در طبیعت است. بر این اساس گالیله امکان تفسیر جهان به شیوه عرفی را فراهم کرد و نسبتهای موجود در جهان شهودی را با ایده های عینیت بخش نمادهای ریاضی پیوند زد. از نظر هوسرل این قرائت گالیله از هندسه «بنیانی برای خلق عظیم مثالی کردن بود. این مثالی کردن شامل خلق جهان مثالی هندسه یا به عبارت دقیقتر روش شناسی تعین عینیت بخش حقایقی مثالی، توسط

ساخت‌هایی که موجودیت ریاضی (Mathematical existence) را پدید می‌آورند، بود»^{۱۱} بر این اساس گالیله هندسه را با شهود پیشین و بی‌واسطه بدیهی‌اش به عنوان الگوی تعیین‌کننده جهان شهودی ما در نظر گرفت و از این حقیقت که ما در این جهان پیش‌داده شهودی چیزی از حقایق مثالی هندسه پیدا نمی‌کنیم، چشم‌پوشی کرد. از نظر هوسرل گالیله تصور کرده بود که اشکال هندسی نظیر دایره بودن یا سه ضلعی بودن و ... موجودات مثالی هستند و قطبهای حدی (Limit-poles) مثالی محسوب می‌شوند که در بی‌نهایت قرار دارند. از نظر گالیله این قطبهای حدی با تمام اشکال هندسی که در ادراک حاضر می‌شوند، قابل‌مقایسه هستند همچنانکه کل تجربه ادراکی ما را نیز شامل می‌شوند. به این ترتیب علوم ریاضی و هندسه به عنوان الگو و شکلی از نمادها آنچه را که آشکارکننده جهان پیرامونی یا جهان عینی ما است در بر می‌گیرند و در پرتو روش استنتاجی و همچنین ساختار قیاسی خود به تبیین جهان و ساختار واقعی آن می‌پردازند.

هوسرل انگیزه گالیله از ریاضی کردن عالم را به تصور او از ریاضیات به عنوان قلمرو عینی اصیل اسناد می‌دهد زیرا که از نظر گالیله روش بکارگرفته شده در این علم می‌تواند ما را در دستیابی به حقایق عینا علمی نسبت به جهان واقعی خود یاری نماید و بر اساس نظام نمادهای خود به تبیین ساخت جهان واقعی و طبیعت عینی بپردازد.

به این ترتیب گستره ریاضی کردن جهان از سوی گالیله تا آنجا پیش رفت که حتی وی کیفیات محسوس را نیز به مقادیر اندازه‌گیری تقلیل داد به این معنا که او هر آنچه که ما به صورت صداها یا رنگها و ... در خود اشیاء احساس می‌کنیم چیزی جز اندازه و شکل و حرکت تند و تند و ... لحاظ نمی‌کرد بر این اساس همه کیفیات محسوس و پدیده‌های انضمامی به مثابه پدیده‌های ذهنی فاعل شناسا در نظر گرفته می‌شوند و تنها راه تبیین آنها نیز با خواص و ویژگیهای علوم ریاضی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا آنجا که هر چیزی که از طریق کیفیات حسی ویژه‌اش، خود را چیزی واقعی نشان می‌دهد، می‌باید که نمایه ریاضی خاص خودش را در حوزه اشکال داشته یا به تعبیر دیگر قابلیت تبدیل به ریاضی شدن را فی‌نفسه داشته باشد:

«با باز تفسیر ریاضی گونه گالیله از طبیعت، نتایج نادرستی..... تثبیت شده اند منظور من آموزه مشهود گالیله درباره خصلت صرفا ذهنی کیفیات حسی خاص است..... [از دیدگاه این نظریه] پدیده‌ها فقط در فاعل شناسا [سوژه] وجود دارند؛ آن‌ها هم صرفا به مثابه نتایج علی‌رودادهایی که

در طبیعت حقیقی رخ می دهند، رویدادهایی که فقط با خواص ریاضی موجودند. اگر جهان شهودی زندگی ما صرفاً ذهنی باشد پس تمام حقایق متعلق به زندگی ما قبل علمی و فراعلمی که به هستی واقعی آن مربوط اند فاقد ارزش‌اند»^{۱۲}

از نظر هوسرل این طرح گاليله آشکارا در شکل‌گیری یک ساختار مصنوعی محض از جهان واقعی، جهانی که متعلق ادراکی ما است موثر بود، طرحی که به وضوح یادآور نظریه افلاطون درباره جهان حقیقی در مقابل جهان فیزیکی و واقعی بود. بر این اساس می‌باید تمایز بنیادینی را میان نمودهای ادراکی طبیعت و ساختار حقیقی و ریاضی عالم قائل بود و همه هیاتها و پدیده‌های انضمامی جهان را به یک ساختار حقیقی که در کلیت خود کاملاً هندسی است، تقلیل داد زیرا که تنها با این عمل می‌توان به ماهیت اساساً حقیقی آن که بر اساس روابط کمی و ریاضی شکل گرفته است، دست یافت. هوسرل بر این باور است که این شیوه جهان واقعی ما را به دو جهان تجزیه کرد جهانی که از یک سو در برگیرنده طبیعت فی‌نفسه و جهان انضمامی ما شد و جهانی که از سوی دیگر از این ویژگی مستثنی بود و به نحو دیگری وجود داشت (جهان روحی). به بیان دیگر گاليله بر حسب چنین رویکردی شکاف را میان جهان به مثابه آنچه که فی‌نفسه در تجربه بی‌واسطه مفهومی ما و جهان به عنوان آنچه که در حقیقت و در واقعیت آشکار می‌شود ایجاد کرد.^{۱۳} از نظر هوسرل دوپاره شدن جهان و دگرگونی معنای اولیه آن نتیجه الگوبرداری از علم طبیعت و یا عقلانیت طبیعی - علمی بود، کاری که در دوره جدید در راستای تقلیل ایده علم به امر واقع یا عینیت مورد وثوق پوزیتیویسم می‌باید آنرا به گاليله به عنوان یکی از پیشتازان این عصر اسناد داد. هوسرل در کتاب «بحران» در این باره می‌گوید:

«دو پاره شدن جهان و دگرگونی معنای آن نتیجه قابل فهم نقش الگووار روش علم طبیعت یا به عبارت دیگر عقلانیت طبیعی - علمی بود..... در هر حال علم طبیعت دارای بالاترین عقلانیت بود زیرا تحت هدایت ریاضیات محض قرار داشت و از طریق استقراء نتایج ریاضی به دست می‌آورد. آیا این علم نباید به الگوی هر معرفت اصیل تبدیل می‌شد؟..... پس جهان باید فی‌نفسه جهان عقلانی به معنای جدید عقلانیتی برگرفته از ریاضیات یا طبیعت ریاضی شده باشد متناظراً فلسفه، علم کلی جهان، نیز باید به گونه نظریه عقلانی واحدی به شیوه هندسی ساخته شود»^{۱۴}

بدیهی است که در این معنا ایده علم اصیل تابع الگوی علم طبیعی یا ریاضیات محض قرار گرفته و بهره‌گیری از روش کمی این علوم را برای تبیین مفاهیم خود بکار می‌گیرد.

به این ترتیب در این دوره بر حسب الگوی علم طبیعی و نتایج فرمول بندی شده آن که تحت نظامی از ایده های ریاضی گون شکل گرفته بود علم نیز در معنای خود در چارچوب چنین الگویی با قواعد خاص حاکم بر آن معنا می گشت و آشکار است که بر حسب چنین الگویی آن می بایست تنها بر اساس اگزومیوها و استنتاجات این علم و روش آنها به تحلیل مفاهیم خاص خود می پرداخت.

اما ریاضی کردن طبیعت از چه جهت در تقابل با ایده علم کلی یا فلسفه علمی قرار می گیرد؟ همانطور که بیان شد هوسرل صورت ریاضی بخشیدن به طبیعت را یکی از شاخصه های علم جدید محسوب می کند که بر اساس آن جهان حقایق مثالی جایگزین تنها جهان واقعی می شود جهان واقعی که به صورت بالفعل متعلق تجربه مستقیم و شناخت بی واسطه ما است. چنین نگرشی صرف نظر از عینیت بخشی به جهان شهودی که همسو با ایده علم پوزیتیویستی قرار می گیرد، از منظری دیگر نیز قابل تحلیل است. به این معنا که می توان گفت که ریاضی کردن طبیعت با توجه به مفهوم جهان زندگی و پیوند آن با علم از این رو در تقابل با ایده علم قرار می گیرد که آن (ریاضی کردن) از یک سو به ایده الیزه کردن جهان شهودی ای می پردازد که خاستگاه همه بداهت های عینی و منطقی و در گام بعد، شکل گیری هر علم اصیلی را تشکیل می دهد، همچنانکه از سوی دیگر نیز چنین نگرشی در تعارض با ایده علمی قرار می گیرد که بر حسب غایت تاریخی اش دستیابی و علم به کلیت آنچه که هست»^{۱۵} هدف مفروض خود قلمداد می کند. بر این اساس ریاضی کردن طبیعت به معنای تحویل جهان واقعی به جهان دارای ساختی ریاضی گون است و آشکار است که در این جهان صورت ریاضی یافته همه مفاهیم (حتی کیفیات حسی) ذیل ویژگیهای ریاضی یا علم ریاضی - فیزیکی مقوله بندی می شوند بدیهی است که در این معنا ایده علم که هدف مفروض خود را دستیابی به «علم کلی» یا «علم به آنچه که هست» در نظر گرفته بود و بر حسب چنین هدفی رجوع به جهان زندگی یعنی جهان بالفعل ادراکی ما را مبداء عزیمت خود قرار داده بود، دیگر تحقق نمی یابد زیرا که با موجودیت ریاضی بخشیدن به طبیعت و ایده الیزه کردن آن ما به علمی کلی از جهان آنچه که هست، دست نمی یابیم بلکه علم به ساختار ریاضی یا مثالی شده جهانی دگرگون با ماهیت کاملاً متفاوت و به بیان دیگر صورت تغییر یافته آن می یابیم صورت تغییر یافته ای

که تحت نظامی از ایده های ریاضی گونه شکل گرفته است. از همین رو است که هوسرل جهان زندگی را به مثابه بنیان فراموش شده علوم جدید در نظر می گیرد جهان زندگی که به طور بی واسطه و بر اساس شهود مستقیم ادراک می شود و بر پایه چنین شهود بی واسطه ای خاستگاه هر علم یقینی و زمینه ساز شکل گیری هر علم کلی را فراهم می کند.

بحران علوم؛ تقلیل ایده علم

کتاب «بحران علوم اروپایی و پدیده شناسی استعلایی» در بر گیرنده آخرین دیدگاههای هوسرل درباره فلسفه و علم معاصر است که در آن ما با رویکرد خاص هوسرل درباره سرآغاز و خاستگاه اولیه علوم و همچنین معنای آغازین آنها آشنا می شویم. هدف هوسرل در این بازگشت تاریخی بررسی ماهیت علم و دگرذیسی معنای آن در ادوار مختلف تاریخی از جمله دوره رنسانس است، دوره ای که از نظر هوسرل همسو با طرح ریاضی کردن طبیعت از سوی گالیله و عینیت سازی جهان از طریق نمادهای ریاضی و به بیانی دقیقتر به جایگزینی جهان حقایق مثالی شده به جای جهان واقعی انجامید.

بر این اساس از نظر هوسرل علم جدید از یک سو بر حسب تعمیم ایده های ریاضی به جهان زندگی یا جهان پیرامونی و از سوی دیگر تحویل علم به امر واقع در شکل بخشی به انسان اروپایی که با عصر رنسانس آغاز شده بود، نقشی بسیار تاثیر گذار داشته است زیرا که در این دوره است که علوم با پیشرفت های روز افزونی مواجه شده و موج فراگیر و فزاینده ای از موفقیت های نظری و عملی را بدست آورده اند. از نظر هوسرل مواجهه انسان عصر جدید با مفهوم علوم در دوره مدرن سرآغاز شکل گیری بحران به وجود آمده است. بدین ترتیب در نگاهی کلی می توان گفت که یکی از اصلی ترین مضامین «کتاب بحران» با توجه به رویکرد پدیده شناختی هوسرل به علم، عبارت از تغییر ایده علم در معنای علم کلی و بحران علوم در دوره جدید است. بحرانی که بر اساس نگرش پوزیتیویستی به ایده علم و ایده های مطلق آن، شکل گرفته و تغییری ماهوی را در معنای آن ایجاد کرده است.

در بخشهای پیشین بیان شد که هوسرل در تصویر کلی خود از علم آنرا پیوند یافته با ایده یا ایدوس پدیده ها در نظر می گرفت و بر حسب چنین تصویری نیز پژوهش ماهیت و شناخت ذات پدیده ها را هدف مفروض علم لحاظ می کرد، علمی که بر حسب نگرش

فوق الذکر می باید دارای احکام عام و یقینی و شناخت کلی از پدیده ها باشد. از نظر هوسرل چنین رویکردی به علم در دوره جدید در محاق تفکر طبیعت گرا قرار گرفت تا آنجا که چنین تفکری به تحدید تحصیل گرایانه ایده علم پرداخت و بر اساس نگرش خاص خود علم را همبسته با عینیت مورد وثوق پوزیتیویسم یا طبیعت گرایی معنا کرد، طبیعت گرایی که مدعی برخورداری همه شاخصه های یک فلسفه علمی یا علمی متقن بود و در این معنا برای احکام خود کلیتی نامشروط و اعتباری عام قائل بود. بر این اساس طبیعت گرایی تمام توجه خود را صرفاً معطوف به امر واقع نمود و به طبیعی کردن تمام ایده ها، آرمانها و هنجارهای مطلق پرداخت. از نظر هوسرل چنین نگرشی تا بدان حد گسترش یافت که حتی علوم طبیعی تفکر، اراده، نفس و.... را در معنایی مطابق با عینیت علوم تجربی معنا کرده و به تفسیر آنها مطابق با شیوه طبیعی - علمی پرداخت تا آنجا که حتی به عنوان مثال این علوم، روح را به عنوان یک واقعیت عینی و فیزیکالیستی در نظر گرفتند و صرفاً به تبیین فیزیکی ویژگیهای آن پرداختند^{۱۶}، نگرشی که از نظر هوسرل جز گسترش عینی گرایی و بسط مفاهیم آن معنایی دیگر نداشت از نظر هوسرل تقلیل ایده علم به امر واقع در دوران جدید از سوی همین نگرش یعنی عینی گرایی به وقوع پیوست، نگرشی که بر حسب آن ایده علم همبسته با ایده طبیعت به مثابه جهان محصور شده از اجسام شکل گرفت و خود را در تظاهر خارجی اش در ریاضی کردن طبیعت، فلسفه جهانی و تاریخی گرایی و که به وضوح از الگوی علوم طبیعت تبعیت می نمود، آشکار کرد. هوسرل بر این باور است که از نشانه های چنین تقلیلی می توان به کنار نهادن تمام پرسشهای مابعد الطبیعی، تحویل واقعیت نفس به واقعیت فیزیکی و به طور کلی «طبیعت تلقی کردن پدیده ها»^{۱۷} اشاره نمود که طبیعت گرایی بر حسب نظریه شناخت مبتنی بر علوم طبیعی، خود به تعمیم قوانین ویژه اش در عالم فیزیکی به سایر قلمروهای شناخت پرداخت.

هوسرل تسلط این صورتبندی جدید از علم در دوره جدید را آغازگر بحران بوجود آمده برای علم در نظر می گیرد، بحرانی که از نظر او به چیزی جز «خصلت علمی اصیل»^{۱۸} دلالت نمی کند، علمی که در شکل گیری و ساخت اولیه خود معنایی جز علم کلی نداشت و غایتی نیز جز دستیابی به شناخت قطعی و یقینی از پدیده ها در پیش روی خود نمی دید. هوسرل در «بحران» در این باره می گوید:

«همیشه چنین نبوده است که علم تقاضایش برای حقیقت تثبیت شده به نحو دقیق را به معنای آن گونه عینیتی فهمیده باشد که بر روش علوم تحصیلی ما مسلط شده و با تاثیراتی بسیار فراتر از خود علوم، شالوده ای برای حمایت و پذیرش گسترده پوزیتیویسم فلسفی و ایدئولوژی فراهم کرده است. پرسش هایی که مخصوص انسان اند همیشه از قلمرو علم مطرود نبوده اند و رابطه درونی آنها با همه علوم نادیده گرفته نشده است. مادام که این غفلت هنوز به وجود نیامده بود علم می توانست مدعی داشتن اهمیت..... در شکل گیری کاملاً نوین بشریت اروپایی که با رنسانس آغاز شده، باشد»^{۱۹}

به این ترتیب هوسرل در گام بعدی چنین بحران شکل گرفته ای را با معنایی که این علم به وجود انسانی داده است پیوند می زند از نظر او در این معنا بحران علم به مثابه فقدان معنای آن برای زندگی است، زندگی که از یک سو پیوند یافته با وجود انسانی و کل جهان بینی او، و از سوی دیگر همبسته با جهان پدیداری او فارغ از هر تقلیل عینیت گرای شکل گرفته ای است. هوسرل دگرگونی که در دوره جدید بر حسب چنین رویکرد تقلیل گرایی پدید آمده است با توجه به همین معنا تحلیل می کند:

[نقطه] عزیمت ما از دگرگونی ارزیابی عمومی شروع می شود، دگرگونی ای که در آغاز سده اخیر در خصوص علوم شروع شده است. این دگرگونی به علمی بودن علوم مربوط نمی شود بلکه به معنایی که علم اساساً به وجود انسان داده است و می تواند بدهد، ارتباط می یابد. این انحصاری و مطلق بودن که به وسیله آن کل جهان بینی انسان مدرن در نیمه دوم قرن ۱۹ تحت تاثیر علوم تحصیلی قرار گرفت و فریب سعادت را خورد که مدیون آن بود به معنای رویگردانی علی السویه از پرسش هایی بود که برای وجود انسان اصیل، پرسش هایی تعیین کننده اند. علوم صرفاً مشغول به فاکت ها انسانهای صرفاً مشغول به فاکت ها به وجود می آورند.^{۲۰}

بدیهی است که در این معنا می توان بحران علم را به بحران علم انسان اروپایی تعمیم داد بحرانی که ناشی از تسلط نگرش طبیعت انگارانه یا رویکردی عینیت گرا است.

نتیجه گیری

ایده علم مورد نظر هوسرل دارای عناصری چندگانه است، عناصری که جز در پرتو رویکرد پدیدارشناسی او به ایده علم، همچنین زمینه های اولیه و اصلی شکل گیری چنین ایده ای آشکار نمی شود.

هوسرل پس از طرح عناصر علم مورد نظر خود که عبارت است از شناخت یقینی ومطلق واعتبار کلی احکام آن و... است، به تبیین آرمان علم مورد نظر خود می پردازد وروش وموضوع آنرا (البته به استثنای علوم ریاضی که به لحاظ موضوع با پدیده شناسی هوسرل دارای اشتراک نظر است)، از سایر علوم متمایز می کند. در این معنا برای هوسرل پدیده شناسی به مثابه یک علم آیده تیک خاص، بر حسب روش شهودی - توصیفی خود وهمچنین موضوع مورد مطالعه اش که همان ایدوس یا ماهیت محض پدیده ها است، فراهم آورنده شناخت یقینی ما از پدیده های جهان پیرامونی است. برای هوسرل آیده علم به مثابه علمی متقن دارای این ویژگی خاص است که مفاهیم اولیه ای که در آن علم به کار می روند، همچون علوم دیگر منشایی خام ویا با واسطه ندارند واین همان فصل ممیز پدیده شناسی استعلایی به مثابه علم آیده تیک خاص از علوم دیگر یعنی «علوم نوع طبیعی» است، علمی که از نظر هوسرل، همواره بر حسب جهان از پیش موجود، مفاهیم خود را یا بر مبنای استقراء وتجربه (علوم طبیعی) یا استنتاج (علوم ریاضی) شکل می دهند.

بدین ترتیب هوسرل هدف غایی خود را از یک سو دستیابی به کلیت نهایی یک پدیده شناسی آیده تیک واز سوی دیگر تعمیم قوانین کلی آن به سایر علوم، قرار میدهد؛ علمی که از نظر او به تأسیس یک اونتولوژی جدید می انجامد، اونتولوژی که بر پایه مفاهیم شهودی واولیه شکل میگیرد و بر حسب رویکرد خاص خود به نقد بنیانها واگریومهای علوم عصر خویش می پردازد بدیهی است که دراین معنا آیده علم یا فلسفه به مثابه یک علم یقینا علمی، صرف نظر از توفیق و تأثیر خود یا تفسیرهای متفاوت از این گفته هوسرل که: «فلسفه به مثابه علم... - رویا به پایان رسید»^{۲۱}، آیده ای است پویا. آیده ای که بر حسب ماهیت ویژه خود طرح کننده ی روشی خاص برای دستیابی به شناخت یقینی یا خود تأملی در باره مفاهیم هر علم خاصی است.

پی نوشتها

۱. فلسفه جهان بینی یکی از آراء ديلتای است که بر اساس آن وی به شکل گیری نوعی تحول تدریجی آگاهی تاریخی اعتقاد دارد. هوسرل در کتاب «فلسفه به مثابه علم متقن» فلسفه جهانی بینی را بر حسب

چنین نگرش نسبی ای که خود را در صورت بندی های فرهنگی یک دوره خاص نشان می دهد در تقابل با فلسفه علمی که حاوی ارزشهای کلی و مطلق است قرار می دهد.

2. Op. Cit, p.49.

3. Op. cit.

4. Op. ci, p.13.

5. Op. ci, p.69.

6. Ghigi, Nicoletia: History as Anveciny of the telos, Analecta, Husserliana XC, p.82.

7. Husserl, Edmund: The Crisis of European Sciences and Trascendental Philosophy, trans, D. Carr. Evanston, Northwestern Univesity Press, 1970, p.7.

8. Op. Cit, p.8.

9. Husserl, Edmund: Experience and Judgment: Investigation in a Generalogy of Logic. Rev. and Ed.L.Landgrebe. trans. J. S. churchill and K. Amerikes, Evanstion, North western University Press, 1973, p.43.

۱۰. به نقل از: رشیدیان، عبدالکریم، هوسرل در متن آثارش، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۴، ص ۵۵۲.

۱۱. کهون، لارنس: از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و دیگران، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۱، ص ۲۳۴.

۱۲. همان، ص ۲۳۸.

13. Kockelmans, Joseoh. Theodor J. Kisiel: Phenomenology and Natural Science, Evanston, Northwestern University Press, 1970. p.52.

۱۴. به نقل از: رشیدیان، عبدالکریم، هوسرل در متن آثارش، نشر نی، س ۱۳۸۴، ص ۵۵۷.

15. Husserl, Edmund: The Crisis of European Sciences and Transcendental Philosophy. trans. D. Carr. Evanston, Northwestern University Press, 1970, p.7.

16. Husserl, Edmund: The Crisis of European Sciences and Transcendental Philosophy. trans, D. Carr. Evanston, Northwestern university press, 1970, p.294.

17. Husserl, Edmund: Philosophie als strenge Wissenschaft, Logos I, Vittorio Klostermann. Frankfurt, 1965, p.49.

18. Husserl, Edmund: The Crisis of European Sciences and transcendental Philosophy. trans, D. Carr. Evanston, Northwestern University Press, 1970, p.3.

۱۹. به نقل از: رشیدیان، عبدالکریم، هوسرل در متن آثارش، نشر نی، س ۱۳۸۴، ص ۵۵۰.

20. Husserl, Edmund: Die Krisis der European Wissenschaften and Tranzendentale Phanomenologie, Hagg, Martinus, Mighoff, 1954, p.3.

21. Husrel ,Edmund:the crisis of European sciences and Transcendtal Phenomenology ,trands .D.carr .Nerthwestarn university Press,1970,P.389

منابع

- دارتیگ، آندر: پدیدارشناسی چیست، ترجمه محمود نوالی، تهران، انتشارات سمت، س ۱۳۷۳
- رشیدیان، عبدالکریم: هوسرل در متن آثارش، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۴.
- کهون، لارنس: از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و دیگران، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۱
- لیوتار، ژان فرانسو: پدیده شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، س ۱۳۷۵
- هایدگر، مارتین و دیگران: زرتشت نیچه کیست، گزیده و ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، نشر هرمس، س ۱۳۷۸
- هوسرل، ادموند: ایده پدیده شناسی، ترجمه عبد الکریم رشیدیان، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، س ۱۳۷۲
- هوسرل، ادموند: تأملات دکارتی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، س ۱۳۸۱
- هوسرل، ادموند و دیگران: فلسفه و بحران غرب، ترجمه رضا داوری اردکانی و دیگران، تهران، نشر هرمس، س ۱۳۷۸
- Husserl, Edmund. *Experience and Judgment: Investigation in a Genealogy of Logic*. Rev. and Ed. L. Landgrebe. trans. J. S. Churchill and K. Ameriks, Evanston, Northwestern University Press, 1973.
- Husserl, Edmund. *Formal and Transcendental Logic*. Trans D. Carins. The Hague: Nijhoff, 1969.
- Husserl, Edmund. *Ideas, A General Introduction to pure Phenomenology*, trans. W. R. Boyce Gibson. London: Allen & Unwin, 1931.
- Husserl, Edmund. *Ideas pertaining to a pure phenomenology and to a phenomenological philosophy. Second Book*. Trans. R. Rojcewicz and A. Schuwer. Dordrecht: kluwer, 1989.
- Husserl, Edmund. *Logical Investigation*. 2 vols. Trans. J. N. Findlay. New York: Humaniteies Press, 1970.
- Husserl, Edmund. *Phenomenology and the Foundations of the sciences*. Trans. T. E. Klein J. W. E. Pohl. The Hague: Nijhoff, 1980.
- Husserl, Edmund. *Phenomenological Psychology. Lectures, Summer Semster 1925*. trans. J. Scanlon. The Hague: Nijhoff, 1977.
- Husserl, Edmund. *Philosophie als strenge Wissenschaft. Logos 1*, Vittorio Klostermann: Frankfurt, 1965.
- Husserl, Edmund. *The Crisis of European scinces and Transcenedental Philosophy*. Trans. D. Carr. Evanston: Northwestern University Press, 1970.